شماره ۱۵

اردیبهشت ۱۳۹۴

طلوع Aurora

تک برگی انترناسیونالیستها

طلوع (آرورا) نشریه تک برگی ِ
گرایش ِ کمونیست ِ انترناسیونالیستی
این نشریه در چندین کشور به زبانهای مختلف
چا پ و توزیع میگردد

بیانیه اول ماه مه

علیه جنگ سرمایه داری

علیه ناسیونالیسم در هر شکل و شمایل

تنها چشم انداز، مبارزه طبقاتی بین المللی ست

اول ماه مه سال جاری مصادف با سالگرد پایان جنگ جهانی دوم شده است. پس از ۶ سال قتل عام که در آن شاید ۱۰۰ میلیون نفر در سراسر جهان کشته شدند، کسانیکه توانسته بودند جان سالم بدر برند، در غرب اروپا (هشتم ماه مه ۱۹۴۵) و در شرق اروپا (نهم ماه مه) جشن شادمانی برگزار کردند. علی رغم این واقعیت که هیچ حریق خانمانسوز آشکاری در همان مقیاس سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ در جهان بوقوع نپیوسته، معهذا جهان از آن زمان تا حال، حتی برای لحظه‌ای روی صلح را ندیده است. رونق اقتصادی بعد از جنگ، تحت سلطه دو قدرت امپریالیستی رقیب که آنچه را که از جنگ میخواستند نصیبشان شده بود، باعث شد که جنگ‌های نیابتی در کره، ویتنام، آنگولا و غیره هرگز به جنگ جهانی نیانجامد. حتی در بحران موشکی کوبا (۱۹۶۲) هیچکدام از طرفین آماده کشاندن بشریت به ورطه خاموشی نبودند، چونکه هنوز رونق اقتصادی بعد از جنگ کماکان، ادامه داشت.

وضعیت، امروز متفاوت است. پایان رونق اقتصادی بعد از جنگ در سال ۱۹۷۳ نشان داد که بحران ادواری سرمایه داری بازگشته است. این منجر به افزایش تنش ها و مسابقه خرد کننده تسلیحاتی سالهای ۸۰ میلادی شد که سرانجام به پکیدن اقتصاد اتحاد جماهیر شوروی منجر شد که ۲۵ درصد از تولید ناخالص داخلی خود را برای حفظ یک مسابقه تسلیحاتی غیر قابل تحمل اختصاص داده بود. این « پایان تاریخ » برای « تاریخ » نبود که هرگز آرام و ایستا نمی ماند، بلکه، آغاز خود سری ایالات متحده بود. ایالات متحده (و متحدانش) مستکبرانه و یک طرفه چندین جنگ را به خاورمیانه تحمیل کردند و امروز پاداش خودشان را در درگیری های به طور فزاینده وحشیانه و تلخی که از سوریه و عراق تا به لیبی و یمن و همچنین بخش زیادی از آفریقا تا شمال کنگو گسترش یافته، دریافت میکنند. وضعیت پس از فروپاشی بازارهای مالی جهانی در سال ۲۰۰۸ و سیاستهای ریاضت اقتصادی که پس از آن بر مردم سراسر جهان اعمال شده، بدتر شده است. این به نوبه خود باعث جنبش ضد ریاضت اقتصادی شد که در بهار عربی در سال ۲۰۱۱ به اوج خود رسید. نتیجه آنطوریکه امپریالیست های غربی در ابتدا ادعا کردند، یعنی پیروزی « دموکراسی » نبود، بلکه سبب افزایش رقابت های امپریالیستی شد که در حال حاضر شیرازه بسیاری از این کشورها را از هم پاشیده است. میلیونها نفر از مردمی که نمی خواستند در این جنگ‌ها درگیر شوند، از خانه های خود رانده، مورد تجاوز قرار گرفته و مجروح شده‌اند و یا مرگشان به سادگی بعنوان « خسارت های ناخواسته » قلمداد شده است.

در همه جا، طبقات حاکمه وانمود میکنند که از نظر اخلاقی مخالف جنگند (البته صرفاً با جنگ افروزی دیگر حاکمان) و ادعا می‌کنند که برای بسیاری از درگیری ها « پروسه های صلح » در دستور کارشان دارند. این در بهترین حالت، منجر به برقراری آتش بسی می‌شود اما جنگ هنوز هم ادامه مییابد و تعدادشان هم در حال افزایش است. در سراسر جهان، تعداد مکان های که از آن مردم در حال فرار اند هر سال بیشتر میشود. و اما بر سر آنان که فرار میکنند چه میاید ؟ آنها در یک نسخه از زندگی واقعی « بازی گرسنگی » نقش میگیرند و با عبور از بیابان به ساحل میرسند، سپس پس انداز تمام عمر و زندگی خود را بدست قاچاقچیان سپرده و با قایق های نامطمئن برای رسیدن (برای برخی) به سرزمین موعود « ثروتمند » تلاش میکنند. آنوقت « برندگان » این « بازی » از دستمزد کم، وجود نا امنی در مواجهه با حملات نژادپرستانه « بهره مند » می‌شوند. پاسخ عاملان اصلی امپریالیستی بدبختی آن‌ها، نه متوقف کردن غارت و بمباران سرزمین آنها، بلکه به سادگی سخت تر کردن راه رسیدن به سرزمین موعود برای آنهاست.

آیا کسی میتواند در این تصویر از سیستم جهانی در بحران، شک کند؟ سرمایه داری امکان دنیایی از وفور را فراهم کرده اما هنوز همچنان به تحمیل بدبختی اگر نه به میلیارد ها که به میلیون‌ها نفر، ادامه میدهد. دلیل اساسی را باید که در قوانین تولید سرمایه داری جستجو کرد. همان قوانینی که محرک سرمایه داری ست همان‌ها نیز مسبب تولید بحران اند. این قانون گرایش نزولی نرخ سود، سرمایه داری را به طور مستمر به سوی « یا گسترش و یا نابودی » سوق میدهد. هنگامی که نرخ سود دیگر به اندازه کافی بالا نیست که سرمایه‌گذاری را تشویق کند، بحران خود را نشان میدهد. این اتفاق، قبل از جنگ جهانی اول و قبل از جنگ جهانی دوم نیز افتاد. ویرانی این جنگ ها باعث کاهش عظیم ارزش سرمایه شد که راه را برای دور جدیدی از انباشت سرمایه هموار کرد. تخریب سرمایه در جنگ جهانی دوم آنقدر بزرگ بود که سبب طولانی ترین رونق در تاریخ سرمایه داری شد. اما این رونق در سال‌های ۷۰ میلادی به پایان رسید. از آن زمان تا حالا ما صاحب سیستم از این ستون به آن ستون فرجی ست شده ایم. تا حالا، دولت های سرمایه داری بحران فعلی را مدیریت کرده اند. این مدیریت، وقتی که بانک ها را با قید وثیقه عظیم و ایجاد پول از هیچ چیز، نجات داد، به اوج خود رسید. آنها بدهی های دولتی را به سطحی افزایش داده اند که بعید است هیچ وقت پرداخت شود، اما آنها هزینه های دستمزد، رفاه و تامین اجتماعی را به منظور اعاده ارتدکسی مالی کاهش داده اند. آنها هیچ راه حل واقعی برای این بحران ندارند اما در همه جا، پاسخ مستمر و همیشگی آن‌ها پیشبرد مبارزه طبقاتی در برابر کارگران میباشد.

این پاسخ خود را در هر دو شکل مادی و ایدئولوژیک نمایان میکند. بهداشت و هزینه های تامین اجتماعی بشدت کاهش داده شده اند. تنها گزینه، دستمزد پایین، قبول قرارداد با ساعت کار بدون محدودیت وبدون هیچ امنیت شغلی ست. و در کنار همه اینها، روبرو شدن با اتهامات رسانه‌های عمومی که همه مشکلات بخاطر وجود « خارجی ها » ست. یا این مهاجرانند که « شغل ما را به سرقت میبرند » و یا، این دولت های خارجی اند که با حقه های کثیف خود علت مشکلات اند.



امروز (۲۱ ژانویه) سالگرد مرگ لنین در سال ۱۹۲۴ است. او خواستار هیچ بنای یادبودی نبود (او یک بار گفته بود: « مجسمه ها برای آنند که کبوتر ها بر روی آنها برینند ») او میخواست در کنار خانواده اش به خاک سپرده شود. با این حال استالین به عنوان دبیر کل حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، تشییع جنازه او را به رویداد نیمه مذهبی که نه تنها بی حرمتی به یاد مرده بود بلکه کیش شخصیت پرستی را بدعت گذاشت که بعد ها مشخصه دیکتاتوری استالین شد. جنازه لنین به خاک سپرده نشد و اینکه با این جسد که رنگ آن رو به زردی گذاشته، چه باید کرد، هنوز هم در داخل نخبگان حاکم که آرزوهای شوم خود را برای اهداف ملی گرایانه با استفاده از نام او دنبال میکنند، حل و فصل نشده است. مقاله زیر در واقع در سال های ۱۹۹۰ نوشته شده بود اما هرگز فرصت انتشار آن پیش نیامد، حتی به نظر می رسید که کاملا فراموش شده باشد. برای جبران آن، مناسبت امروز، فرصت خوبی ست.

سیاستمداران روسیه در مورد اینکه با جسد لنین چه کنند ،کماکان در نزاع لفظی اند. بیش از ۷۰ سال پس از مرگ او، جسد مومیایی او هنوز در میدان سرخ به نمایش گذاشته میشود. این آخرین چیزی ست که لنین میخواست. او نمی خواست که به یک قدیس تبدیل شود. رئیس جمهور طرفدار غرب روسیه، بوریس یلتسین برای خلاص شدن از آرامگاه لنین روز شماری میکند. این بخاطر ادای احترام به آخرین خواسته لنین نیست. برای یلتسین لنین نمادی از رژیم سابق است، رژیمی که جنگ سرد را باخت و باید واقعا به خوبی به خاک سپرده شود.

مهمتر از همه، او نماد مخالفان سیاسی یلتسین در پارلمان (دوما) و حزب کمونیست قدیمی روسیه(RCP) است. آنها کنار گذاشتن جسد او را نخواهند پذیرفت. برای آنها لنین یک قهرمان ملی، نمادیست از « عظمت » روسیه، از « روزهای خوب » اتحاد جماهیر شوروی، زمانی که روسیه یک ابرقدرت جهانی بود. اینجا در غرب، لنین به طور کلی به عنوان معمار « کمونیسم شوروی » ، سیستمی که شکست خورد و ثابت میکند که هیچ جایگزین قابل دوامی برای سرمایه داری وجود ندارد، معرفی شده است. مفسران سیاسی در اینجا فکر می کنند که در نهایت با به خاک سپرده شدن جسد لنین، گشت و گذار « شبح » کمونیسم بر فراز سرمایه داری جهانی، متوقف خواهد شد.

مفسران در اشتباه اند

در وهله اول آنها در اشتباه اند، چرا که دیکتاتوری وحشیانه حزبی که در سال ۱۹۹۲ فرو ریخت هیچ ربطی به ایده لنین از کمونیسم نداشت. در وهله دوم آنها اشتباه میکنند چرا که شبح کمونیسم تا زمانی که بحران های اقتصادی، فقر و بدبختی انسان ها در سرمایه داری ادامه دارد، هرگز نمیتواند خاموش شود.

برخلاف افسانه سرایی، اتحاد جماهیر شوروی، یک نظام کمونیستی نبود. این برای هر کسی که کمترین ایده از اینکه « کمونیسم » به چه معناست، آشکار است. نه تنها بردگی مزدی، لغو نشد، بلکه طبقه کارگر در اتحاد جماهیر شوروی فقط تا زمانی ستایش میشد که بدون هیچ سوالی برای تقویت سرمایه داری روسیه زحمت بکشد . بله، « سرمایه داری » . سرزمین گولاگها (اردوگاه‌های کار و اصلاح - مترجم) و دیکتاتوری تک حزبی، سرزمین برنامه ریزی دولتی که برای طبقه کارگر، کمیابی کالاهای مصرفی و بنجل اما برای بوروکراسی حزب، فروشگاه های ویژه و داشتن امتیاز را به همراه داشت؛

.....بقیه بیانیه اول ماه مه از صفه اول

ما همه جا با ظهور امثال جبهه ملی، حزب مستقل بریتانیا، جوبیک در مجارستان، لگا نورد در ایتالیا وحزب دموکرات ملی در آلمان مواجهیم که همه سعی میکنند که روی بحران اقتصادی سرمایه گزاری کنند تا دستور کار ارتجاعی خود را به پیش برند. این احزاب نژادپرست و ملی از وجود خوف و وحشت استفاده میکنند، اما در مقایسه با احزاب اصلی چپ و راست سرمایه داری که از آن برای منحرف کردن توجه به علت واقعی فلاکت، یعنی بحران سرمایه داری، سود میبرند، هیچ کاره اند. ناسیونالیسم آنها خطرناک تر است از آنجائیکه شامل توجیهی برای شرکت در جنگ امپریالیستی ست. در اوکراین توده ها، قربانیان دو مجموعه از گانگستر ها میباشند که هر دو به نیابت از قدرت های خارجی اقدام میکنند. دولت کیف طرفدار آمریکا و اتحادیه اروپا، روی سنت قاتلی مانند استپان باندرا و « مبارزه برای استقلال ملی» حساب باز کرده و در شرق، مبارزه « ضد فاشیسم » جنگ دوم جهانی اتحاد جماهیر شوروی اساس تبلیغات ناسیونالیستی علیه « فاشیست های » کیف میباشد. و پوتین از رژه روز جشن پیروزی پایان جنگ جهانی دوم (و یا جنگ بزرگ میهنی آنطوریکه از زمان استالین) نهم ماه مه عنوان شد، در مسکو سان خواهد دید. هیچ سیاستمداری غربی تا کنون حاضر نشده که به همراه متحد زمان جنگ خود، در این جشن شرکت کند.

بحران جهانی اقتصادی سرمایه داری، رقابت امپریالیستی را افزایش داده که ما در حال حاضر شاهدیم. در پشت جنگ‌های به طور فزاینده وحشیانه زمان ما، رقابت تنگاتنگ روی منابع انرژی، برتری استراتژیکی و مالی و هر نوع گسترشی که بتواند فشار بر روی اقتصاد ملی را کم کند، نهفته است. بخشش بدهی های جهانی در سرمایه داری، تماماً فانتزی و تخیلی ست. همه قدرت های سرمایه داری، کاهش ارزش سرمایه را دوست دارند - اما نه کاهش سرمایه خود را. وقوع جنگ تمام عیار امپریالیستی در آینده، منتفی نیست.

اما هیچکدام این جناح ها، گزینه واقعی نیستند. طبقه کارگر صاحب هیچ کشوری نیست. ما همیشه از طبقه مهاجر بوده‌ایم و هستیم. ما تنها نیرو ئی هستیم که قادریم بر علیه ریاضت اقتصادی، بر علیه ناسیونالیسم و نیز بر علیه گرایش سرمایه داری به جنگ در مقیاس جهانی مبارزه کنیم. نه به این دلیل که ما، حامل فضائل اخلاقی خاص بوده باشیم، اما بمثابه یک طبقه تولید کننده، در همه جای دنیا ملزومات مقابله جمعی با سرمایه داری و به پیشی گرفتن از آن را داریم. هرچند هنوز بلافاصله آشکار نیست، اما کل بشریت در حال نزدیک شدن به یک انتخاب قطعی ست. یا منطق سرمایه داری یعنی بیشتر و بیشتر بسوی جنگ و تجاوز و انهدام زیست محیطی این سیاره را دنبال خواهیم کرد و یا به بازسازی جامعه نو بر اساس مالکیت اشتراکی بر منابع جهان خواهیم پرداخت. ما به این کمونیسم میگویم که هیچ وجه مشترکی با سرمایه داری دولتی اتحاد جماهیر شوروی قدیمی ندارد، جامعه‌ای ست بدون دولت، بدون مرز، بدون پول و بدون جنگ، بر اساس اصل « به هر کس به اندازه نیازش و از هر کس بر حسب توانش » بنا شده است. بدست آوردن این آسان نخواهد بود. ما ابتدا باید ریاضت اقتصادی را تنها به عنوان اولین گام برای طرد همه وعده‌های دیگر سرمایه داری، رد کنیم. در این مسیر ما نیاز داریم که سازمان های خود مختار خود را مثل کمیته های اعتصاب، مجامع عمومی – در خارج از اتحادیه ها و بر علیه اتحادیه ها که مشارکت حداکثر کارگران را با نمایندگانی که قابل عزل بلافاصله و پاسخگو به مجمع عمومی اند را تأمین میکند، بسازیم . مهمتر از همه، این وظیفه اقلیت سیاسی انقلابی ست که این گزینه را در یک برنامه سیاسی برای الهام بخشیدن و اتحاد اکثریت کارگران تدوین کرده و در تحلیل نهایی دست به ایجاد یک سازمان سیاسی بزند که قادر به گسترش برنامه و توان رهبری یورش به قدرت حاکم را داشته باشد. این حزب، در هیچ نقطه‌ا ئی از جهان، دولت در انتظار نخواهد بود. صاحب هیچ کشوری نخواهد شد. سازمانی خواهد بود بین المللی و بین المللیست و به عنوان هماهنگ کننده برای همه کسانی خواهد بود که به دنبال پایان دادن به بدبختی های وجود سرمایه داری اند. هدف ما در گرایش کمونیست انترناسیونالیستی این است که در این روند سهیم باشیم.

به ما بپیوندید.

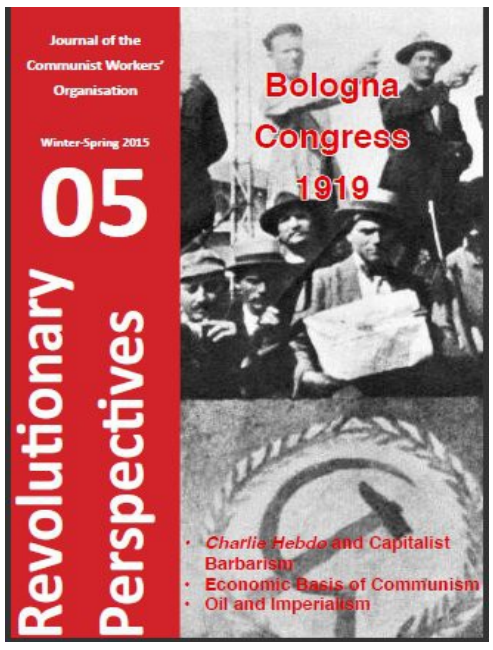


لطفا برای اطلاعات بیشتر راجع به سیاست های

گرایشِ کمونیستِ انترناسیونالیستی

با آدرس های زیر تماس گیرید

Address
CWO, BMO London, WC1N 3XX
uk@leftcom.org
http://www.leftcom.org



..... بقیه میراث لنین از صفه دوم

قدرت های سرمایه داری به علاوه محاصره اقتصادی، روبرو شد. هزاران نفر در جنگ و میلیون ها نفر در قحطی به دنبال آن، جان خود را از دست دادند. با رسیدن سال ۱۹۲۱ قدرت شورا ها دیگر کم رنگ شده بود. این پایان واقعی انقلاب روسیه، هفتاد سال قبل از فروپاشی دیوار برلین، بود. اگر چه در توان او نبود که آن را متوقف کند، لنین معمار دولت هیولایی استالینیستی که به دنبال شکست شکل گرفت، نبود . [۲] امروز سیاستمداران، روزنامه نگاران و دانشگاهیان در داخل و خارج از روسیه به طور یکسان منافع مقرره دارند که چشم انداز کمونیستی را که لنین برای طبقه کارگر بین المللی داشت برابر با آنچه که در روسیه اتفاق افتاد را، یکی بگیرند. کمونیست ها امروز در صدد تبدیل لنین به یک شمایل نبوده و از همه آنچه که او گفت و یا کرد دفاع نمیکنند اما ما در برابرهر نوع سرکوب حقایق تاریخی خواهیم ایستاد. در این زمان از سالگرد انقلاب اکتبر، ما همه کسانی را که خواهان دنیای بهتری اند، به خواندن منتقدانه آن چه که واقعا لنین و انقلاب اکتبر در روسیه بود، ترغیب میکنیم .

ای آر

[۱] « خطاب به مردم » ۵ نوامبر ۱۹۱۷

[۲] لنین در حال مرگ، نه تنها به دنبال راه هایی برای متوقف کردن بوروکراتیزه شدن بود، او همچنین به دنبال احیای کنترل کارگری بود. روجوع کنید به موشه لوین، آخرین مبارزه لنین (۱۹۶۸) او شکست خورد اما در اواخر از وجود خطا در اتحاد جماهیر شوروی آگاه بود.

۲۱ ژانویه ۲۰۱۵

..... بقیه میراث لنین از صفحه اول

سرزمین دادگاه های نمایشی استالین و اجبار دهقانان برای اقتصاد دسته جمعی : این هیولای سرمایه داری دولتی که اگر لنین میتوانست شاهدش باشد، بیگمان در قبر بخود می پیچید.

حاکمان ما میخواهند که ما باور کنیم که این هیولا، نتیجه طبیعی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بود. مهمتر از همه اینکه آنها می خواهند که ما فکر کنیم که معمار همه آن، لنین بود. آنها می خواهند که کارگران از تاریخ طبقاتی خود غافل مانده و آنچه لنین واقعا بر آن پای میفشرد، برای همیشه به خاک سپرده شود.

لنین واقعا بر چه چیزی پای میفشرد

اول از همه لنین برای انترناسیونالیسم کارگری پای میفشرد. این یک اصل ابتدایی سوسیالیستی بود که توسط تقریبا همه احزاب سوسیالیست در اروپا (از جمله حزب کارگر بریتانیا) با آغاز جنگ جهانی در ماه اوت سال ۱۹۱۴ ، بدان خیانت شد. بجای عدم حمایت از جنگ و خواستار اعتصاب کارگران در برابر آن، چیزی که آنها همه به انجام آن متعهد شده بودند، احزب سوسیال دموکرات دست به حمایت از دولت کشورشان زده و کارگران را به رفتن به سنگر ها برای کشتن یکدیگر تشویق کردند - همه اینها به خاطر رقابت بین قدرت های بزرگ امپریالیستی.

در روسیه اما، حزب لنین - حزب بلشویک – بر علیه جنگ ایستاد. بلشویکها گفتند که کارگران با فدا کردن خود برای امپریالیسم، هیچ چیزی عایدشان نخواهد شد. لنین یک گام فراتر رفت. او متوجه شد که از جنگ امپریالیستی، انقلاب کارگری میتواند زاده شود: اگر تنها کارگران جنگ بر علیه یکدیگر را متوقف کرده و سلاح های خود را در برابر دولت هایی که مسئول جنگ اند، بگیرند. او این را در شعار معروف « جنگ امپریالیستی را باید به جنگ داخلی بدل کرد » خلاصه کرد. او به روسیه قدرتمند امپریالیستی علاقه مند نبود و از « شوونیست های بزرگ روس » که می خواستند روسیه به هر بهائی با امپراطوری تزاری بماند متنفر بود. او تشخیص داد که زمان برای پایان دادن به سرمایه داری فرا رسیده است: جایگزینی سیستمی که مرگبارترین و گسترده ترین جنگ تاریخ را به ارمغان آورده بود با یک جامعه انسانی و عقلانی. دیدگاه لنین در مورد کمونیسم، مارکسیستی بود - جهانِ بدون طبقات اجتماعی که در آن هیچ نیازی به پول و چیزی مانند سود، وجود ندارد. جامعه به عنوان یک کل تصمیم میگیرد که چه چیزی تولید شود از آنجائیکه تمام ابزار تولید در دست خود تولید کنندگان خواهد بود. اما او همچنین می دانست که سرمایه داران به سادگی قدرت را بدون مبارزه، رها نخواهند کرد.

بلشویکها مثل پاسیفیست ها نبودند که فکر کنند جنگ را می توان با انجام تظاهرات بر علیه طبقه حاکم در مورد غیر اخلاقی بودن کشتار، به پایان رساند. آنها انقلابیونی بودند که در کنار هم طبقه شان جنگیدند و کشته شدند. آنها شعار لنین را گرفته و با استفاده از آن به تبلیغ در میان سربازان در جبهه پرداخته و خواستند که کارگران اسلحه های خود را بر علیه افسران خود بگیرند. هنگامی که مردمِ بیزار از جنگ روسیه، در نهایت در برابر ظلم و ستم حکومت تزار در فوریه ۱۹۱۷ بپا خاستند، لنین، بر خلاف استالین و کامنف در حزب بلشویک، دلیلی برای توقف مبارزه برای سوسیالیسم را ندید. او استدلال کرد که دولت موقت هنوز هم یک دولت سرمایه بوده و هیچ دلیلی برای فداکاری و ادامه جنگ نیست. هنگامی که لنین از تبعید سیاسی بازگشت اولین چیزی که او ستایش کرد، شروع انقلاب سوسیالیستی جهانی توسط طبقه کارگر روسیه بود. او رهبران حزب را شگفت زده کرد وقتی که گفت نباید از دولت موقت سرمایه داری حمایت کرد و هدف طبقه کارگر باید کسب قدرت با استفاده از نهاد های دموکراتیک باشد: شوراها. در اینجا لنین صدای ابراز تمایل توده کارگران بوده و شعارهای مصوبه حزب بلشویک - « مرگ بر جنگ » و « تمام قدرت به شوراها » بیان انقلابی آن میباشند. با انقلاب اکتبر، طبقه کارگر واقعا برای اولین بار در تاریخ قدرت را بدست گرفت. برخلاف تصویری که از لنین بمثابه مدافع بی رحم دیکتاتوری تک حزبی، به ما داده شده، او در ماه نوامبر ۱۹۱۷، لنین واقعی، طبقات زحمتکش را ترغیب کرد که :

به یاد داشته باشید که در حال حاضر شما خودتان سکان امور دولت می باشید. هیچ کسی به شما کمک نخواهد کرد اگر شما خودتان متحد نشوید و تمام امور دولت را در دست نگیرید. از حالا شوراهای شما ارگان اقتدار دولت، نهاد های قانونگذاری بوده و با قدرت کامل ما باید بصورتی پایدار و محکم و بدون تزلزل برای پیروزی سوسیالیسم به پیش رویم، پیروزی که توسط پیشرفته ترین کارگران بیشترین کشور های متمدن مهر تائید خواهد خورد و نوید صلح پایدار رهائی از هر نوع ستم و استثمار خواهد بود [۱]

تراژدی این است که طبقه کارگر در روسیه در انزوا ماند. در آلمان انقلاب شکست خورد. انقلاب روسیه در بقیه اروپا، صرفا بازتاب ضعیفی یافت. در خود روسیه، طبقه کارگر که خستگی از جنگ آنها را به قیام کشنده بود، با جنگ داخلی شریر، نه فقط در برابر ضد انقلاب نیروهای روسی، بلکه با نیروی نظامی متشکل از بیش از یک دوجین